

پرهیز می‌کرد و در کمال استغنا از هر آنچه رنگ ریا و وابستگی داشت، دوری می‌جست. به یقین کوب معرفت این مرد بزرگ و کم‌نظیر، بعد از فوتش فروزانت‌تر از پیش خواهد درخشید.

برای سایرین چه بسیار نادره‌گفتارها نوشت و چه بزرگداشت‌ها به پا داشت، حال آنکه خود در طول حیاتش هرگز نامش را در معرض تجلیل و تکریم نگذاشت و از جایزه، نکوداشت، تمجید و تقدیرهایی که دیگران برای آنها توقع و تلاش می‌کنند سخت



## آقای افشار حرف اضافه نداشت

رسول جعفریان \*



معمولاً گفته می‌شود که «بیستون را عشق کند و...» این که عشق بتواند کارهای عظیمی بکند، بر کسی پنهان نیست و به همین جهت دیدن آدم‌های عاشقی که انسان از آنان درس بیاموزد و ببیند عشق چه تحولی در زندگی آنان پدید می‌آورد جالب خواهد بود. این عشق در حوزه کتاب و دانایی برای جماعت اهل قلم، شیرین‌تر و جالب‌تر است چون عمیقاً آن را حس می‌کنند. آقای افشار یک عاشق واقعی بود، عاشق دانایی و کتاب و ایران.

یکی از ویژگی‌های عشق این است که انسان فقط به معشوق می‌اندیشد، و آقای افشار، فقط به کارهای مورد علاقه اش که همین خواندن و نوشتن و تصحیح و چاپ و فهرست و مجله بود می‌اندیشید. از دیگر ویژگی‌های عشق این است که آدم عاشق تمام تلاش خود را خواهد کرد تا به معشوق برسد، هر چند راه سختی در پیش باشد. او گذشت زمان را نمی‌فهمد، موانع را مهم نمی‌شمارد و تمام انرژی و نیروی خود را برای رسیدن به معشوق صرف می‌کند. آقای افشار در حوزه علم و کتاب همه این ویژگی‌ها را داشت. فردی پرتلاش که فقط به این کارها می‌اندیشید و راه دور و نزدیک برایش تفاوت نمی‌کرد. عاشق وقتی واقعاً عاشق باشد هر چه حرف بزند، در هر عالمی سیر کند، در هر حال باشد، تنها در اندیشه محبوب و معشوق خود است. آقای افشار چنین بود. کاری جز این نداشت که نکته تازه‌ای در باره ایران بیابد، آن را منتشر کند. عاشق اگر واقعاً عاشق باشد، به هر کجا سرک می‌کشد تا معشوق خویش را بیابد. سفرهای طولانی آقای افشار درست از روی عشق بود. سفرهای طولانی، هر کجا که نامی از ایران بود، هر کجا که می‌توانست منظری از مناظر ایران باشد، هر کجا که اثری یا

کتابی از ایران در آنجا باشد، مقصد او همان جا بود. کارنامه آقای افشار گواه عشق اوست و چنان که در حدیث شریف آمده است، «المرء مع من أحب»، او مصداق اتم و اکمل آن بود. عشق آقای افشار به کتاب و ایران، عشقی خالصانه و بی‌ریا و از سر همت و استغنا بود.

دو نکته را درباره مرحوم افشار بیان می‌کنم که در واقع یکی خاطره منقول از استاد آیت‌الله روضاتی است، و دیگری آنچه خود دیدم و به دلیلی عرض می‌کنم تا بماند.

نکته اول آنکه استاد روضاتی فرمودند: «زمانی مادر بزرگم -مادر مادرم - از من خواست تا ایشان را به زیارت علی بن موسی الرضا، علیه السلام، ببرم. بلیطی از گیتی‌نورد که در دروازه دولت بود تهیه کردم و از اتوبوس خواستم تا مسیر را از سمت چهارسو قرار دهد تا مادر بزرگم را که راه رفتن برایش دشوار بود، آنجا سوار اتوبوس کنم. خانم خادمه‌ای هم به نام منور همراه ما بود.

\* استاد دانشگاه تهران



وقتی اتوبوس ایستاد و سوار شدم، دیدم حضرت آیت‌الله حاج آقا رحیم ارباب از علمای بزرگوار اصفهان هم مسافر همان اتوبوس است. دو مرید ایشان هم از تجار همراهشان بودند. از این بابت خشنود شدم. با این اتوبوس تا تهران آمدم. از آنجا با قطار رفتیم. قطار آنها صبح و از ما عصر حرکت کرد. وقتی به مشهد رسیدم به جایی وارد شدیم که بالای آن نوشته شده بود: «موقوفه حاج سید سعید طباطبائی» که موقوفه کتابخانه مسجد گوهرشاد بود. روز بعد، جوانی را که همراه مرحوم ارباب بود، در خیابان دیدم. برآشفتم که حضرت آیت‌الله مدام سراغ شما را می‌گیرد و من دنبال شما می‌گشتم. وقتی خدمتشان رفتم از بنده خواست تا در اطافی از همان ساختمانی که ایشان بود، مستقر شوم. قبول کردم و هفت هشت روزی را در کنار ایشان بودم و پشت سرشان نماز می‌خواندم.

یک روز به حرم مطهر مشرف شدم. مرحوم فروزانفر و افشار و یکی دو نفر دیگر را دیدم که در حرم بودند. کناری نشسته، صحبت کردیم. وقتی گفتم که با مرحوم حاج آقا رحیم ارباب آمده‌ام، اصرار کردند که باید به دیدن ایشان بیایم. اندکی بعد وارد همان خانه شده، ساعتی چند با آقای ارباب گفت‌وگو کردند. آقای فروزانفر از من طلبکار شد که «چرا زودتر به من خبر ندادید؟» گفتم: «من امروز شما را دیدم.» این سه نفر که گویا مصطفی مقربی نفر سومشان، بود از افغانستان برگشته بودند و قصد رفتن به تهران را داشتند. فروزانفر به مرحوم ارباب ارادت زیادی پیدا کرد. وقتی به دانشگاه اصفهان آمد در سخنرانی‌اش گفت: «اصفهان دو قبله دارد: یکی آقای ارباب و دیگری آقای الفت.»

آقای روضاتی درباره افشار فرمودند که ایشان «استغنا» داشت. روحیه او این استغنا را نشان می‌داد. شخصیتی متین و بدون کمبود. خوب البته در عالم خودش بود. آقای افشار به اصفهان می‌آمد. به من هم سر می‌زد. حدود دو سال پیش هم آمد. آقای مطلبی کاشانی هم با ایشان بود. به ایشان گفتم که سال ۵۱ مشرف به مکه شدم و آقا عبدالعزیز طباطبائی مرحوم دانش‌پژوه را آورده بود. شما که همه دنیا را رفته‌اید کاش یک سفری به مکه می‌رفتید. آدم فوق‌العاده مبادی آداب و دنیادیده‌ای بود. تسلیم آداب مرسوم بود. خیلی زحمت کشید. خیلی کار کرد. در نوشتن اهل اهمال نبود. مثبت بود.

اما خاطره دیگر که مربوط به زمان بازگشت آخر ایشان از

امریکاست و خود شاهدش بودم نقل می‌کنم. بارها آقای ابوالحسن نواب از بنده خواسته بود تا آقای افشار را ببیند. داستان از این قرار بود که مرحوم همایون صنعتی‌زاده که یک بار بنده با آقای افشار در خانه‌اش به دیدنش رفتم و بعد هم چند روزی در کرمان میهمانش بودم، در وصیت آخر، خانه تهرانش را در اختیار آقای نواب قرار داده بود. این همان جایی بود که آقای دهباشی هم دفتر مجله‌اش آنجا بود (و شاید تا کنون هست). آقای افشار به توصیه دهباشی از من خواست به آقای نواب بگویم اجازه دهد بخار/ دفتر خود را در آنجا داشته باشد. یک بار هم به‌اشاره گفت که شاید این خانه از آن زمان‌های دور که صنعتی‌زاده در زندان بوده، نوشته‌ای از او گرفته بوده و حالا تصرف کرده اند! من می‌دانستم چنین نیست. زیرا آقای نواب را بنده به آقای صنعتی‌زاده معرفی کرده بودم. علتش هم این بود که صنعتی‌زاده علاقه‌مند بود تا هزینه سفر چند طلبه را که برای تحصیل به اروپا بروند بدهد. من از طلبه‌های دانشگاه ادیان صحبت کردم و این‌دو را به هم وصل کردم. رفاقت آقای نواب و صنعتی‌زاده زیاد شد و حتی در روزهای منتهی به فوت آن مرحوم هم آقای نواب پیش ایشان بود. در همان ایام ایشان خودش از روی مصلحت‌اندیشی خانه را به آقای نواب واگذار کرده بود تا کارهای فرهنگی در آنجا شود (به چه کیفیت نمی‌دانم؛ باید خود ایشان جایی بنویسد). به هر حال در یکی از روزهایی که بعد از آن آقای افشار به بیمارستان رفت و به خانه برگشت، نزد ایشان رفتیم. آقای نواب ماقع را برای آقای افشار تعریف کرد. از جمله اشاره کرد که یک بار در خدمت مقام معظم رهبری از آنچه بر سر صنعتی‌زاده آمده بود با ایشان سخن گفته بود. رهبری از وی خواسته بودند تا در سفر کرمان ترتیبی دهد که حرمتی به ایشان گذاشته شود. از قضا در یک دیدار عمومی در همان سفر در حضور ایشان که چندین نفر صحبت کردند، به آقای صنعتی‌زاده هم فرصتی داده شد و ایشان صحبت کرد که از تلویزیون هم پخش شد. پیرمردی با سر تراشیده مطالبی بیان کرد و رهبری نیز با دقت گوش داد. زمانی هم که بنده کرمان رفتم، از آقای صنعتی‌زاده خواستم نزد امام جمعه شهر برویم که رفتیم و دیدم که چه ارتباط و صمیمیتی میان آنها هست. کسی وجه مذهبی و دینداری آقای صنعتی‌زاده را کمتر خبر دارد. با هیچ کدام از رفقای قابل مقایسه نبود.

که فرصت کم است و باید مقالات بیشتری را در آن چاپ کند». آن روزها آقای افشار بسیار لاغر شده بود و سخت ضعیف. اما هیچ وقت فکر نمی‌کردم که به این زودی از دست خواهد رفت. خدایش رحمت کند. خدایش رحمت کند که هیچ‌گاه بنده و سایر دوستان بخلی از ایشان ندیدیم. البته تلفن‌هایش کوتاه و بدون حرف اضافه بود. چنان‌که نوشته‌هایش هم.



## یاد نیکو گر بماند ز آدمی ...

یدالله جلالی پندری \*



یعنی به‌جای آنکه بر اساس ترتیب الفبایی نام اشخاص مرتب شده باشد بر اساس نواحی ایران و برخی کشورها مرتب شده بود! استاد در ایرانگردی‌های خود به هر ناحیه‌ای وارد می‌شد از آشنایان خود با آن دفتر شگفت سراغ می‌گرفت و هر یک، خرسند از همراهی آن مرد اقلیم دانایی، می‌کوشیدند تا در زمینه‌های علمی و فرهنگی‌ای که در آن کوشش می‌کردند از استاد راهنمایی بخواهند. تعداد کسانی که در سراسر عمر پربار استاد افشار به راهنمایی او در عرصه دانایی‌های بیشتر گام نهاده‌اند قابل شمارش نیست اما اگر روزی قرار باشد تأثیر استاد افشار را بر فرهنگ معاصر ایران بررسی کرد، یکی از زمینه‌های غیرمکتوب این تأثیر، پرورش کسانی است که هر

به هر حال آقای نواب کل ماوقع را برای آقای افشار تعریف کرد و فکر ایشان از این بابت راحت شد. من واقعاً از این دیدار خوشحال شدم که چیزی در ذهن آقای افشار از این بابت نمانده است. آقای نواب به آقای افشار گفت: «به جعفریان بگویند چرا این مجله (یعنی پیام بهارستان) را این اندازه چاق و چله در می‌آورد؟» آقای افشار گفت: «جعفریان فکر می‌کند

درباره کوشش‌های استاد ایرج افشار در عرصه فرهنگ ایران زمین سخن‌ها باید گفت و زندگانی سراسر تلاش و کوشش علمی او را برای آیندگان توصیف کرد و سرانجام دریغ‌گو شد که: «از عرصه دانایی، یاران نکو رفتند!» آنچه درباره این کوشش‌ها بیان خواهد شد اشاره به جامع‌الاطراف بودن استاد افشار و یا نسل همزمان وی است اما همان‌گونه که استاد فرزانه آقای دکتر شفیع کدکنی در یادداشتی در سوکیاد استاد دکتر علی فاضل نوشته‌اند، دیگر دوران جامع‌الاطراف بودن به پایان رسیده و آنچه اهمیت ویژه یافته «تخصص» است. بنابراین کسانی که به این موضوع توجه یافته‌اند کوشیده‌اند تا تخصص‌های ویژه را در یک نفر جمع یافته نیابند یا از او توقع جامع‌الاطراف بودن نداشته باشند. این است که در زمینه‌های مختلف دانایی که خود جامع آنها بوده‌اند به پرورش دیگران پرداخته‌اند؛ دیگرانی که در زمانی دیگر با تخصص‌های گوناگون خواهند توانست به نوعی جایگزین آن عالم جامع‌الاطراف باشند و استاد ایرج افشار یکی از آن پرورش‌دهندگان کم‌نظیر بود. اگر از زمان تدریس او در دانشگاه چشم‌پوشی کنیم - هرچند قابل چشم‌پوشی نخواهد بود اما چون خواهند گفت که وظیفه‌ای بوده است و حقوقی مترتب بر آن - آنچه در این ۳۳ سال به پرورش افراد مختلف در سنین مختلف و در سراسر ایران و برخی کشورهای جهان اختصاص داشت حاصل دانش گسترده او در جوانب گوناگون است. آشنایان استاد افشار که تعداد آنها در ایران و جهان کم نیستند می‌دانند که دفتر تلفن استاد شکل ویژه‌ای داشت،

\* استاد دانشگاه یزد

